



● مترجم: عادلہ صدر

اشاره:

اندونزی کشوری است با زبانتها و فرهنگهای مختلف و متعدد. تمامی نژادهای اندونزیایی حداقل به دو زبان صحبت میکنند؛ زبان محلی و زبان دیپلماتیک - اندونزی، با اندونزیایی که زبان رسمی این کشور است. در سالهای سلطه پرتغالیها و هلندیها و پس از اشغال اندونزی به دست ژاپنها، حفظ و گسترش این زبان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.

در سالهای سلطه ژاپنها، مجسمی از نویسندگان با نام - Angkalan Muda* تشکیل شد که ریاست آن را سوئومو جوپوهار بر عهده داشت و اعضای اصلی آن چایریل انور، پوجانگ صالح، امیر حمزه و کریم حلیم بودند. این مرکز فرهنگی و مراکز دیگر اغلب با همکاری ژاپنها پایه‌گذاری میشد. مردم اندونزی از این طریق جادوت به احیای فرهنگ خود نموده و هدف ژاپنها از این مشارکت، از بین بردن آثار سلطه دولت هلند و لزوم فرهنگ ژاپن به کالبد فرهنگ اندونزی بود. پس از استقلال اندونزی، روزنامهها، مجلات و کتب ادبی مختلف برای ترویج فرهنگ اندونزی آزاد منتشر گردید. شاید بتوان نخستین حرکت والایش جدید را به چایریل انور نسبت داد که اولین نشریه نقد ادبی را چاپ کرد. اشعار وی هنوز هم الگوی شاعران جوان اندونزیایی است، اما مرگ زودهنگام وی در ۱۹۴۹ به سبب ۲۷ ساله او و نیز عمر کوتاه امپرش - ۶ سال - مانده داد.

امروزه جنبش ادبی اندونزی در جریان است و رهبری آن را سانی، آیین و توراتی بر عهده دارند. از مهمترین برنامههای این جنبش ترجمه متون ادبی - اعم از شعر، داستان کوتاه و نمایشنامههای مربوط به دوران اشغال هلندیها - به زبان اندونزیایی است.

برای آشنایی با شعر و شاعران معاصر اندونزی، چند شعر از ویران نهضت ادبی این کشور انتخاب و ترجمه شده است.

● چایریل انور

من

وقتی مرگم فرا رسد،
می‌دانم، نه تو
که هیچ‌کس برآیم نخواهد گریست.

بر غریب من

که سرب داغش از هم درپله است
زاری نکنید.
شتابناک می‌روم
و تنها می‌شکنم.

زخم و زهری با خود دارم
می‌گیرم
تا التیام درد تپه خواهیم آورد
و هزار سال خواهیم زیست

ناگهانی است خیالی زندگی

• آسرو سانی

چهره

در این شب کبود
این چهره توست در قاب پنجره
چون نوری متبسم در دل من.
در بستر من غلتم؟
موجش روحم را در هم می شکند
تلاطم جانم محو می شود
ذرات رهایم نمی کنند.
در شگفتی از این سایه های خنده دار -
خانه ها،
ستونها،
چوب؟

اینک گاه جنون من است:
نازیانه گوشتم را مجروح می کند و
من کز خست می شوم.

در این شب کبود
با شتاب می روم.
مردی تنه ایم
و چهره مات در پنجره
و لبخندت
نور من اند.

• جی. مولیجرنو

ساسانا مولیجا - قصر شاهزاده

لابه لای دیوارهای خاموش
میدانی از پی میدانی
میدانی در پس میدانی

گرداگرد خانمهای قدیس و ماسه زارها
جایی که صدا و سکوت به هم درمی آمیزند
و فقط در چکه کردن شیر آب و
ورزش باد زنده ماند.

پس دیوارها

زمان هنوز ایستاده است

چون کودکی خسته

که می بیند چگونه اسبهای آذرخش

به آرامی، بی وابستگی به زمان و مکان

معجزه را آشکار می کنند:

زندگی چون خیالی ناگهانی است

گاهی که در یک شب بی خواب

این حروف روی صفحه پدیدار شوند: سیاه.

• رباعی آیین

آواره

• محمد اکبر جوهانا

شاهر نفرین شده

ششگاه علوم انسانی و مطالعات

هیچ کس نباید در شبی چنین

بنویسد

این آسمان تاریک،

پنجرههایی که هواواز باندند

هر چیر اگر پناهی نیابد

فریاد می زند و می گرید

آنچه من نمی توانم بگویم -

بر اختیار افکارم به گلخته رانده می شوند

و ناخفاً به کودکی ام می رسند،

من خواب را می فهمم - اقا چرا

باز هم در تاریکی می نویسم؟

چگونه این سؤال

ناگزیر

و تنها برای ظهوری دوباره،

بی جواب شکل می گیرد.
و وجدان من
چگونه پنهان می شود.
چه کسی می تواند هنوز بخوابد
وقتی گلرله های بی وقته
صغیر می کشند،
باری به هر جهت
می باید نوشت.

پیش از این نمی توان بگانه برد
این جهان رازناک است و
گونه گون

شبانگهان بر ساحل می آیم

با بازوان به هم در پیچیده -

و این از بازتابش چشمک ستارگان

بر امواج شتابان برتر است،

بدرودا دگر باره می باید سگان را بگیرم.

این خون من است

که هماهنگ بادبانها می تپد

بین، اینک جز باد در دست ندارند.

هر جا و همه جا

از این ستاره تا آن ستاره

مشتاق و آرزومند

می آیم

می آیم

اِقا به خاطر پیار

- فقط لحظه ای و نه ساعتها -

جهان سرشار از صورتهاست

نه یکی صورت تنها.